

عدالت جهانی در اندیشه امام خمینی علیه السلام و نظریه انتقادی روابط بین الملل

* محمدجعفر جوادی ارجمند

** جواد حق گو

چکیده

مقایسه نظرات امام خمینی علیه السلام به عنوان نماد گفتمان الهی پیرامون مسایل بین المللی از جمله موضوع عدالت جهانی با دانشمندان حوزه روابط بین الملل به ویژه اندیشمندان معترض به نظم فعلی از قبیل کاکس، لینک، لیترو و گیل، محور اصلی این تحقیق را تشکیل داده است. در این پژوهش با اشاره به محورهایی کلیدی از اندیشه امام خمینی علیه السلام پیرامون سیاست، روابط و نظام بین الملل به مقایسه اندیشه ایشان به ویژه در باب عدالت جهانی و لزوم تحول در نظام بین الملل با نظریه پردازان مکتب انتقادی روابط بین الملل و به ویژه بررسی مشابهت‌های موجود در این دو دیدگاه پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

امام خمینی علیه السلام، نظریه انتقادی، روابط بین الملل، انقلاب اسلامی ایران، عدالت جهانی.

mjjavad@ut.ac.ir

jhaghgoo@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۰/۶/۱۰

* استادیار دانشگاه تهران.

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۰

مقدمه

مهم‌ترین هدف انبیای الهی و یکی از اهداف دین مبین اسلام، برقراری عدالت و صلح جهانی بوده است. یکی از مسایل مهم توسعه، ضرورت صلح و آرامش در جهان است؛ چراکه با جنگ و ناامنی و نبود صلح، منابع مادی و نیروی انسانی تباه می‌شود. نگرش‌های موجود دربارهٔ مناسبات عدالت و صلح را می‌توان به دو دسته نگرش مادی و نگرش الهی تقسیم کرد.

در نگرش مادی، صلح به معنای نبود جنگ و توقف آن بوده و با عدالت، چندان مناسبتی ندارد. دیدگاه‌های مادی را می‌توان به صورت پیوستاری تصور کرد که آرمان‌گرایی در یکسو و واقع‌گرایی در سوی دیگر قرار دارد. این نگرش که از جهان‌بینی مادی‌گرا نشئت می‌گیرند، صلح را در جهت منافع قدرت‌های بزرگ معنا می‌کنند. هیچ‌یک از آنها عدالت را در صلح دخالت نمی‌دهند و همین امر، یعنی توجه نکردن به مبادی و علل جنگ و ناامنی و عوامل مخل صلح که بی‌عدالتی و ظلم است، باعث شده صلح حقیقی و پایدار در جهان محقق نشود. در نگرش توحیدی بر خلاف نگرش مادی، صلح بدون عدالت معنا ندارد. این نگرش در مقابل دیدگاه‌های مادی و تحریف‌شدهٔ الهی قرار می‌گیرد. روش شناخت در این دیدگاه بر اساس سه عنصر عقل، شرع و حس است. در این بینش، انسان موجودی بالقوه خیرخواه، خداخواه، کمال‌جو و هدفدار است که می‌تواند یکی از توصفت سعادت یا شقاوت را که ناشی از مختاربودن لوست، داشته باشد. خطامشی کلی نگرش انبیای الهی، هدایت انسان‌ها و به کمال رساندن آنهاست. این امر، در سایهٔ برپایی عدالت و برقراری صلح و آرامش محقق می‌شود و بشر با هدایت انبیا و اولیای الهی تربیت شده و به کمال می‌رسد.

در این مقاله، با توجه به اندیشهٔ امام خمینی علیه السلام و برجست‌ترین نظریه‌پردازان انتقادی روابط بین‌الملل، به عنوان داعیه‌داران نوگفتمان مطرح که دربارهٔ عدالت جهانی رهنمودهایی را ارائه داده‌اند، به تطبیق نظریات آنها با یکدیگر در مورد روابط بین‌الملل و به ویژه مفهوم عدالت جهانی پرداخته‌ایم.

امام خمینی علیه السلام، عدالت جهانی و روابط بین‌الملل

عدالت، همواره مورد توجه بشر بوده و همین امر، سبب برداشت‌های متفاوتی از آن میان

انسان‌ها و جوامع شده است. آنچه موجب اندیشیدن جوامع به مفهوم عدالت می‌شود، دغدغه «بهتر بودن»، «بهتر زیستن»، و «بهتر شدن» است. (جمشیدی و درودی، ۱۳۸۹: ۱۸۰) سنت امام خمینی علیه السلام درباره روابط بین‌الملل و بخش دارد لول خودآگاهی از گذشته و نوم که اساسی‌تر است، اراده جسورانه برای تغییر نظام سیاست جهانی است؛ اراده‌ای که از ژرفای قضاوت‌های درونی امام خمینی علیه السلام به‌عنوان عارفی برمی‌خیزد که جهان را سیاهی یا جلایی می‌بیند که جز با قیام شجاعانه، نور معرفت خدووند بر آن نمی‌تابد. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۹۰ و ۹۱).

از مباحث مهم در اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام بررسی دیدگاه‌های ایشان درباره روابط بین‌الملل است. برای شناخت این دیدگاه‌ها در عرصه بین‌المللی، باید مبانی دینی و فقهی ایشان را شناخت (پایگاه بررسی استراتژیک، ۱۳۸۹) اصول بنیادهای اعتقادی و فقهی امام در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی را می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

۱. ضرورت تحول در عرصه بین‌المللی برای برقراری عدالت جهانی؛

۲. نفی سلطه بیگانگان یا تأکید بر اصل نفی سبیل؛

۳. اصل نفی ظلم و ظلم‌پذیری؛

۴. حفظ استقلال کشور و جلوگیری از وابستگی (اصل نه شرقی، نه غربی)؛

۵. حفظ تمامیت ارضی کشور؛

۶. اصل پایبندی به روابط براساس احترام متقابل و عدم مداخله؛

۷. اصل وفای به عهد و پایبندی به قرار دادهای در روابط بین‌المللی؛

۸. تقویت روابط با مسلمین و دفاع از وحدت مسلمین؛

۹. اصل دعوت یا صدور ارزش‌های انقلاب؛

۱۰. دفاع از مظلومان و مستضعفان. (همان)

در مجموع، از صلح، نو تعریف کلی می‌توان ارائه داد:

۱. صلح سلبی: در این معنا، صلح به‌معنای نبود جنگ و توقف آن است که مورد توجه آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان، بعد از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم می‌باشد. هر دو دیدگاه، دارای رویکرد سلبی نسبت به صلح هستند و تحقق صلح در جهان را برای تضمین

منافع قدرت‌ها و بدون تأمین عدالت جهانی دنبال می‌کنند. این دیدگاه، با نگاهی محافظه‌کارانه هرگونه اقدام برای تغییر وضعیت موجود جهانی را محکوم می‌کند. در این نگاه، عدالت زمانی بامعناست که بتواند منافع حاکمان را برآورده کند.

۲. صلح ایجابی: صلح ایجابی به معنای استقرار آرامش و نبود جنگ همراه با عدالت و مساوات است که زمینه پرورش اخلاق و تربیت انسان‌ها را مهیا می‌کند. مکتب توحیدی اسلام و بتبع آن، امام‌خمينی علیه السلام این صلح را تأیید و تصدیق می‌کند. اسلام مذهب صلح و دوستی است و همه انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام از جنگ برای جلوگیری از ظلم و ستم استفاده می‌کردند. از منظر اسلام و بتبع آن در اندیشه امام‌خمينی علیه السلام، صلح وقتی ارزش دارد که حقوق مسلمانان و مظلومان رعایت و عدالت برقرار شود؛ زیرا در این صورت است که صلح و در نتیجه، آسایش و تربیت انسان‌ها، محقق می‌شود صلح بدون عدالت، اسارت و کتبت است. از دیدگاه امام‌خمينی علیه السلام مادامی که عدالت جهانی برقرار نشود، سخن گفتن از صلح پایدار جهانی بیهوده است. امام‌خمينی علیه السلام حفظ نظم بین‌المللی حاکم و برقراری روابط عادلانه با دیگران را منوط به استقرار عدالت در مناسبات جهانی دانسته و با اشاره بتغییر تعادل در روابط جهانی با انقلاب اسلامی و در نتیجه، وقوع جنگ می‌فرماید:

ما امیدواریم که تعادل دنیا به‌خطر نیفتد برای اینکه ما به‌هیچ طرفی از دو طرف شرق و غرب تمایلی نداریم و ما با همه، روابطی علی‌السواء داریم و با همه، رفتاری عادلانه داریم، البته در صورتی که آنها عدالت را در رابطه با ما رعایت کنند. (امام‌خمينی، ۱۳۵۷ الف)

از دیدگاه ایشان، حاکمیت در ار و گاه سلطه‌گران بر مبنای حاکم و محکوم است، ولی در ار و گاه سلطه‌ستیزان رابطه امام و مأموم برقرار است. از دیدگاه ایشان، نوع مقابله و منازعه در سلطه‌گران به‌صورت جنگ‌های کلاسیک و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی است، در حالی که در کشورهای سلطه‌ستیز به‌صورت مقاومت و قیام‌های مردمی و یا دفاع همه‌جانبه است. امام‌خمينی علیه السلام همواره نسبت به نبود عنصر بنیادین عدالت در مبانی اندیشه‌ای غرب و ار و گاه سلطه‌گران انتقاد داشته است. از دیدگاه ایشان، مبانی فکری و اندیشه‌ای در ار و گاه

سلطه‌گران در قالب مارکسیسم، سکولاریسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم است که یا اعتقادی بر عدالت ندارند و یا اگر هم مثل مارکسیسم داعیه طرفداری از عدالت دارند، معنای عدالت را به درستی نفهمیده و غیرمستقیم به دنبال همان سیاست‌های سرمایه‌داری‌ای بودند که امروزه در قالب نولیبرالیسم انضباط‌آفرین (به تعبیر گرامشی) دنبال می‌شود، در حالی که در اروپا نگاه سلطه‌ستیزان به صورت دین‌گرایی، اسلام‌گرایی، الهیات رهایی‌بخش و مردمسالاری با تکیه بر معنویت، اخلاق و عدالت ظاهر می‌شود. از دیدگاه امام خمینی علیه السلام کشورهای سلطه‌گر از نظر سیاسی بر پایه ریا، تزویر، دروغ و استانداردهای دوگانه و به عبارتی، سیاست ماکیلویستی بنا شده، ولی کشورهای سلطه‌ستیز بر مبنای صداقت، صراحت و کیاست همراه با جسارت و شجاعت شکل گرفته‌اند.

اروپا سلطه‌ستیزان شامل توده‌های مردم در جهان توسعه‌یافته، ملت‌های غیرمسلمان کشورهای در حال توسعه، جهان اسلام و جهان تشیع است که در رأس آنها جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. اروپا سلطه‌گران نیز شامل دولت‌های اسلامی و دولت‌های در حال توسعه تحت نفوذ غرب، دولت‌های پیشرفته همراه با غرب و دولت‌های اروپایی است که در رأس آنها دولت ایالات متحده آمریکا قرار دارد (همان) به عقیده امام خمینی علیه السلام تبلور وحدت اسلامی بین دولت‌های مسلمان و جوامع اسلامی می‌تواند به اتحاد در برابر بر قدرت‌ها و بر هم زدن مناسبات ناعادلانه موجود و برقراری عدالت جهانی منجر شود (امام خمینی، ۳۵۷، ب)

امام خمینی علیه السلام نظام سلطه‌گرایانه باقیمانده از عهدنامه و ستفالی را به صورت جدی به چالش کشانیده و باعث بیداری اسلامی و افزایش آگاهی ملت‌های تحت سلطه در کشورهای استعمارزده شدند. از دیدگاه ایشان، ایران اسلامی رهبری اروپا را از سلطه‌ستیزان را برعهده گرفته که در تقابل با نظام سلطه غرب محور است، به گونه‌ای که روابط بین‌الملل را بر پایه‌هایی جدید استوار می‌کند که چه از نظر ساختاری و چه از نظر محتوایی و مفهومی با آنچه تاکنون در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل رایج است، شباهتی ندارد (محمدی، ۳۸۷: ۳۷) امام خمینی علیه السلام در رابطه با دولت‌ها و چگونگی شکل‌گیری نظام بین‌الملل، خط‌مشی خاصی را اتخاذ کرده‌اند و دولت‌های جهان را به هوار نگاه تقسیم می‌کنند؛ ایشان به جای تأکید بر تعداد

بازیگران، بتعداد ایدئولوژی مسلط در نظام بین الملل توجه می کنند. (ستوه آرانی و دانشیار، ۱۳۸۸: ۱۷ و ۱۸)

امام خمینی علیه السلام معتقد است استعمارگران در سراسر دنیا به شکلی هماهنگ و به دست کارگزاران سیاسی خود که بر مردم کشورهای گوناگون مسلط شده اند، نظام اقتصادی و سیاسی ظالمانه ای را ترتیب داده و بتعبیر «آنتونیو گرامشی»، مارکسیست ایتالیایی، یکاروگاه تاریخی برپا کرده اند که مرکز ثقل امروزمین آن، کشورهای گروه هشتم (G8) می باشد و بر اثر آن، مردم جهان به دو دسته ظالم و مظلوم تقسیم شده اند. (امام خمینی علیه السلام، بی تا: ۴۲ و ۴۳) به عقیده امام خمینی علیه السلام انقلاب اسلامی نغتنها سبب پیروزی مردم ایران بر رژیم شاهنشاهی شد، بلکه آغازگر حرکتی جهانی برای در هم شکستن نظام های زورمدارانه جهانی با تکیه بر بیداری و قیام ملت های محروم و ستم دیده می شود. (محمدی، ۱۳۸۷: ۵۰) ایشان به طور بنیادین با نظم حاکم بر نظام جهانی مخالف بوده و آنرا ناعادلانه می دانند. ایشان نغتنها نظریات حاکم بر روابط بین الملل که نشئت گرفته از اندیشه های «ماکیاول»، «هابز» و «مورگنتا» بوده و مبتنی بر این عقیده است که حق با زور است، مرود دانسته (همان)، بلکه معتقد بود که سلامت و صلح جهان به نابودی مستکبران بستگی دارد و تا زمانی که این سلطه طلبان بی فرهنگ در زمین هستند، مستضعفان به ارث خود که خدای متعال به آنها عنایت فرموده نمی رسند، (امام خمینی، ۳۵۸ ج)

از نظر امام خمینی علیه السلام در حالی که در اروگاه سلطه گران، بازیگران اصلی تلاش می کنند همچنان نظام ظالمانه و ستفالی و قواعد بازی آنرا حفظ کنند، اروگاه سلطه ستیزان به ویژه با پیروزی انقلاب اسلامی و تمیدن روح امید در صدد شکستن این تابوی چند صدساله نظام سلطه بوده و برای جامعه جهانی اهداف و قواعد بازی جدیدی را برنامه ریزی می کنند. (محمدی، ۱۳۸۷: ۵۱ و ۵۲) در نگاه امام، برقراری صلح جهانی پایدار مستلزم استقرار عدالت جهانی و برقراری عدالت جهانی پیش شرطی برای برپایی صلح جهانی است. از آنجایی که قدرت مند و دولت های غربی به هیچ وجه حاضر نیستند از منافع خود برای برقراری عدالت بگردند، بنابراین تقابل با آنها برای رسیدن به صلح جهانی و پایدار اجتناب ناپذیر خواهد بود

نظریه انتقادی، عدالت جهانی و روابط بین‌الملل

معمولاً نو معنا از نظریه انتقادی دریافت می‌شود: معنای عام و معنای خاص.

۱. معنای عام: شامل طیف وسیعی از دیدگاه‌های انتقادی در روابط بین‌الملل از جمله: پس‌تجددگرایی، پسااستخارگرایی، فمینیسم، مارکسیسم، نومارکسیسم، نظریه نظام جهانی، پست‌مدرنیسم، سازه‌انگاری و... است. در این معنا، نظریه انتقادی تلاشی میان‌رشته‌ای است که علم سیاست، روابط بین‌الملل، تاریخ و روان‌شناسی را ترکیب می‌کند تا نظریه‌های مختلفی از سیاست جهانی ارائه کند که هدف اصلی همه آنها نشان دادن بدیل و جایگزینی در برابر برداشت و واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل است. (احمدیان، ۱۳۸۸)

۲. معنای خاص: نظریه انتقادی در معنای خاص آن، که شامل دیدگاه‌های متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت و بحث‌های «ماکس هورکهایمر» و «تئودور آدورنو» و شاید بیش از همه، اندیشه‌های «یورگن هابرماس» در نقد تجدد و روشنگری خصوصاً در تجلیات معرفتی و فرهنگی آن و یا تلاش برای هدایت مجدد تجدد به سمت ابعاد فراموش‌شده آن است که در دیدگاه‌های کسانی چون رابرت کاکس (که نخستین بار نظریه انتقادی را وارد روابط بین‌الملل کرد)، ریچارد اشلی (که در آثار اولیه خود در دهه ۱۹۸۰ به مکتب انتقادی تمایل داشت) و مارک هافمن (که در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ امیلوار بود نظریه انتقادی با جایگاهی که در مناظره میان‌پارادایمی برای آن می‌توان تصور کرد، آینده رشته روابط بین‌الملل را در دست داشته باشد) در روابط بین‌الملل انعکاس یافته است. از سوی دیگر، از برخی آرای اندیشمندانی همچون آنتونیو گرامشی و بحث‌های او در زمینه هژمونی، بلوک تاریخی، جامعه مدنی، انقلاب انفعالی، نقش روشنفکران و... متأثر است که می‌توان نمونه‌های آن را در نوشته‌های کاکس، استفن گیل و دیگران دید. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۱۴ و ۲۱۵)

این نظریه در عرصه روابط بین‌الملل، واکنشی به سلطه دیدگاه‌های نواقح‌گرا و نولیبرالیسم (مبتنی بر پروژه روشنگری، خردگرایی) بود. این رویکرد با اشاره به بحران مدرنیته، اندیشه‌های ترقی‌خواهانه قرون نوزدهم و بیستم را ناکارآمد دانسته و معتقد است این اندیشه‌ها برخلاف آرمان‌های اولیه خود، شکل جدیدی از برده‌داری به صورت نازیسم و استالینیسم به‌ارمغان آورده‌اند. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۹۲)

بجای آنکه نظریه‌پردازان انتقادی به‌طور مشخص و صریح بدان‌ها وارد شده‌اند و بر داشت‌های همراه با نوآوری در این حوزه‌ها داشته‌اند به‌شکل کلی عبارتند از:

۱. بحث‌های فرانظری (معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی)؛

۲. نقد جریان اصلی در روابط بین‌الملل؛

۳. توضیحات بدیل از روابط بین‌الملل؛

۴. امکان تحول در نظام و روابط موجود بین‌الملل. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۱۵)

یکی از ملاحظات اصلی نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل، مسایل فرانظری است. این توجه به موضوعات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی که مورد انتقاد بسیاری از نویسندگان جریان اصلی روابط بین‌الملل قرار داشته، کاملاً با موضوع مدنظر نظریه‌پردازان انتقادی یعنی تحول در عرصه روابط بین‌الملل مرتبط است و به‌همین دلیل، بخش جدایی‌ناپذیر طرحواره نظری آن محسوب می‌شود. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ ب: ۲۲۵)

برخلاف جریان اصلی (واقع‌گرایی، نئوواقع‌گرایی، نولیبرالیسم، علم‌گرایان و در کل آنچه از آن به‌عنوان جریان خردگرایانه در روابط بین‌الملل یاد می‌شود) که دل‌نگران نظم و ثبات است، نظریه‌پردازان انتقادی بر آنند که علاوه بر نشان دادن تاریخی (تغییرپذیری) وضعیت موجود، پیامدهای ناعادلانه بودن آن را نیز نشان دهند. نظریه انتقادی می‌کوشد همه عوامل کمک‌کننده به‌تغییر و تنوع را در حوزه مطالعاتی خود جای دهد.

یکی از هدف‌های مهم مطالعات انتقادی، تغییر دادن هنجارهای تنظیم‌کننده و تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی است، به‌نحوی که دولت‌ها از فکر کردن و عمل کردن براساس الگوهای رئالیسم دست بردارند. (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۶۹ و ۷۰) از این‌رو، طرفداران نظریه انتقادی، خواهان نظامی هستند که در آن، عدالت برقرار و به حاشیه‌نشین‌ها توجه شود.

کاکس با اعتقاد به اینکه جریان اصلی و نظریه‌پردازان آن با رویکردی محافظه‌کارانه تنها دغدغه حفظ وضع موجود را دارند و برای تحول در نظم فعلی و برقراری نظم عادلانه تلاش نمی‌کنند، نظریه‌دازی در روابط بین‌الملل را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. نظریه انتقادی: این نظریه با اعتقاد به اینکه نظم فعلی موجود در عرصه بین‌الملل

ناعادلانه است، درصدد تغییر وضع موجود برای برقراری عدالت جهانی می‌باشد.

۲. نظریه حلال مشکل: نظریه‌هایی که در چارچوب نظام موجود و برای حل مشکلات موجود در آن کار می‌کنند و رویکردی محافظه‌کارانه دارند. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۲۰)

کاکس به‌عنوان اولین نظریه‌پردازی که رویکرد انتقادی را وارد روابط بین‌الملل کرد، همواره بر عوامل و امکانات برای تغییر نظم موجود توجه داشته است. او با اعتقاد به اینکه نظم موجود طبیعی نیست، بلکه تاریخی است، بر این بلور است که با مهیا شدن شرایط خاص، این نظم ناعادلانه متحول خواهد شد.

یکی دیگر از مسایل مورد توجه نظریه انتقادی، هژمونی بین‌المللی است. منظور از این اصطلاح این است که قدرت طبقات مسلط صرفاً ناشی از اجبار نیست، بلکه مبتنی بر رضایت نیز هست؛ چراکه آنها را قادر می‌سازد انگاره‌هایی را که تأمین‌کننده منافع خاص است به‌امری عمومی و مورد قبول همگان تبدیل کند. از دید کاکس، هژمون بین‌المللی ریشه در هژمون داخلی دارد، یعنی طبقات اجتماعی مسلط، به‌آن شکل دادند. سپس این هژمون گسترش یافته و بر کشورهای اطراف تأثیر گذاشته است. کشورهای اطراف نیز الگوهای اقتصادی - فرهنگی - فلورانه را از این کشور برگرفتند، بدون آنکه مدل سیاسی آن را بگیرند. (همان: ۲۳۲)

از دیگر مسایل مورد توجه نظریه انتقادی این است که در پایداری و چگونگی دولت‌ها به‌عنوان کانون اصلی و فاداری و به‌عنوان یک نظام سرزمینی که «دیگران» را از شمول خود حذف می‌کند شکل گرفته و تا چه حد امکان تحول در آن است. لینکلتر می‌گوید:

با فهم این مطلب و گسترش آن می‌توان چگونگی ساخته شدن نظم موجود بین‌المللی، هویت‌ها و اولویت‌ها و منافع را فهمید.

نظریه انتقادی نه تنها در صد تبیین تحولات جهان است، بلکه می‌خواهد سمت و سوی خاصی نیز به آنها بدهد. به نظر آنها بی‌طرفی علمی ناممکن است و نظریه به نفع کسی و برای هدفی است؛ به همین دلیل، خواستار شکل‌گیری نظریاتی‌اند که به‌طور صریح، به‌از میان بردن ساختارهای سلطه متعهد باشند.

در مجموع، آنچه نظریه‌پردازان انتقادی در امکانات تحول بین‌المللی به آنها توجه می‌کنند عبارتند از:

۱. بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل؛

۲. کاهش نابرابری‌های جهانی؛

۳. برقراری عدالت بین‌المللی؛

۴. احترام به تنوع، تکثر و تفاوت.

موارد اشاره شده بیانگر آن است که نظریه‌پردازان انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل، تحول در نظام بین‌الملل را لازمه برقراری شرایط عادلانه می‌دانند و خود این امر، گویای آن است که این نظریه‌پردازان، نظام موجود را ناعادلانه و تبعیض‌آمیز می‌دانند. به بیان لاینکلیتر، نظریه انتقادی، خواهان ایجاد ساختارهای سیاسی جدیدی است که به‌منافع «بیرونی‌ها» بیشتر توجه داشته باشد و این امر، مستلزم نوعی عام‌گرایی همراه با توجه به تفاوت‌ها و احساس مسئولیت نسبت به دیگر آحاد بشر است.

به عقیده «گیل»، نظم جهانی فعلی دربرگیرنده مجموعه‌ای از ساختارهای تاریخی است که به دلیل تجدید ساختار سرمایه و رفتن به سمت قطب راست طیف سیاسی، «لیبرال‌تر» و کالایی‌تر شده‌اند. این روند، متضمن گسترش مکانی و تعمیق اجتماعی تعریف‌های اقتصادی لیبرال از هدف جامعه و الگوهای فدرالیته و تملک‌جویانه عمل و سیاست است (گیل، ۱۳۸۵: ۲۳۵) در دوره حاضر، این آنگاه برتری‌جو را می‌توان مناسب‌پیدایش نظام اقتصاد آزاد فراملی و بازارمحور دانست که تأمین شرایط موجودیتش در گرو طیفی از مجموعه‌های دولت - جامعه مدنی است این نظام، هم «بیرون» از دولت و هم «درون» آن است؛ هم بخشی از ساختارهای سیاسی «محلی» را تشکیل می‌دهد و هم به تشکیل جامعه مدنی و سیاسی «جهانی» کمک می‌کند.

بدین ترتیب، مطابق تصویری که گیل از ساختارهای قدرت سیاست جهانی معاصر ترسیم کرده است، در عین وجود تنوعات محلی مهم، یک‌آنگاه تاریخی فراملی وجود دارد که هسته اصلی آن را به‌طور عمده عناصر تشکیلات دولت‌های گروه هفت و سرمایه فراملی تشکیل می‌دهند. سیاست‌های سرمایه‌داری در قالب نولیبرالیسم، نتایج سلسله‌مراتبی و ضدتقیض داشته است، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت چرخش به سوی نولیبرالیسم تا اندازه‌ای تجلی بحران اقتدار و اعتبار حکومت و در واقع، بحران حکومت‌پذیری در داخل و میان طیفی از جوامع است این بحران، نمایانگر همان چیزی است که گرامشی «شکاف میان توده‌ها و ایدئولوژی حاکم» می‌خواند.

نظریه‌های اصلی در روابط بین‌الملل راه حل را در حد «اخلاق صدقه» می‌دانند؛ یعنی داشتن تکلیف حقوقی دولت‌ها در برابر رفاه مردمان خود و تکلیف اخلاقی نسبت به سایرین، آن هم به شکل دادن صدقه به آنها. اما نظریه انتقادی معتقد است که این تکلیف اخلاقی می‌تواند با زیر سؤال بردن خاص‌گرایی، از این هم فراتر رود و به یک اجتماع اخلاقی عام گسترش یابد؛ چیزی که کاکس از آن به عنوان «اخلاق مسئولیت» به جای اخلاق مبتنی بر غایت نهایی نام می‌برد.

دیدگاه کاکس به تغییر نظام بین‌الملل، انقلابی‌تر از دیگران است و به دنبال کشف و متحد کردن نیروهای مخالف در ساختار بین‌المللی است. او معتقد است برای رسیدن به این تغییر می‌توان از تناقضات درونی نظم موجود برای به چالش کشیدن آن استفاده کرد و به نظم جهانی عادلانه‌تری دست یافت. به نظر وی، جنبش‌های اجتماعی و نیروهای ضد هژمونیکی بهترین نیروها برای به چالش کشیدن ترتیبات سیاسی و نهادی مسلط هستند. کاکس اذعان می‌کند این پروژه سیاسی - اخلاقی مستلزم شکل‌گیری بلوک جدید تاریخی است و لازمه شکل‌گیری این بلوک، مبارزه آگاهانه و برنامه‌ریزی شده است که علاوه بر تسخیر مراکز قدرت باید دارای قدرت ایدئولوژی، قدرت اقتصادی و استدلال‌های قانع‌کننده باشد.

انتقادکنندگان، تلاش‌های دولت‌های فراصنعتی، برای تسریع در فرایند جهانی شدن (جهانی‌سازی) را در راستای تثبیت موقعیت ناعادلانه کنونی به نفع این دولت‌ها ارزیابی می‌کنند. نظریه انتقادی می‌گوید: در پهنه جهانی شدن امروزی، اصول و نهادهای سیاسی - اقتصادی نولیبرال مسلط است. در این دیدگاه، نولیبرالیسم انضباط‌آفرین به عنوان ایدئولوژی ارغوانگاه سرمایه‌داری در سطح کلان قدرت به صورت تجدید ساختار شبه‌قانونی دولت و قالب‌های سیاسی بین‌المللی تحت عنوان «قانون‌مداری جدید» نهادینه شده است. این گفتمان حکمرانی اقتصادی جهانی به صورت سیاست‌های شرط‌گذارانه سازمان‌های «برتن وودز»، ترتیبات منطقه‌ای شبه‌قانونی مانند «نفتا» یا «مستریخت» و چارچوب تنظیم‌کننده چند سازمان جهانی جدید بازرگانی منعکس می‌شود.

قانون‌مداری جدید را می‌توان به صورت برنامه سیاسی تلاش برای تبدیل لیبرالیسم فراملی و در صورت امکان، سرمایه‌داری لیبرال هموکراتیک به مدل یگانه توسعه آینده تعریف

کرد بنابر این، قانون مداری رابطه بسیار نزدیکی با ظهور تمدن بازارینگر دارد (همان: ۲۵۴ و ۲۵۵) قانون مداری جدید به صورت گفتمان عملی حکمرانی برای بخش اعظم اقتصاد سیاسی جهان در آمده است. (همان: ۲۵۹) چنین ار و گاه‌هایی که امروزه خود را در قالب نولیبرالیسم بروز داده است، با هرگونه تغییر مخالف است.

دانش انتقادی به دنبال رهایی است و رهایی مهم‌ترین دغدغه مکتب انتقادی است. رهایی به معنای رفع زمینه‌های بی‌عدالتی و تلاشی برای بازصورت‌بندی عدالت است. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۴۸) نظریه انتقادی در پی رهایی بشر از ساختارهای ناعادلانه سیلست جهانی و اقتصاد جهانی است که تحت کنترل قدرت‌های هژمونیک قرار دارند. آنها در تلاشند تقاب از چهره سلطه شمال ثروتمند بر جنوب فقیر بردارند. (Jacson and Sorensen, ۱۹۹۷: ۲۳۳-۲۳۴)

درواقع، مکتب انتقادی، رسالت اصلی خود را رهایی‌بخشی و فراهم‌ساختن زمینه‌های لازم برای تحقق جامعه‌ای رها برای شهروندان آن می‌داند. به نظر هابرماس، علم مدرن تنها یکی از اشکال شناخت است که از توجه به‌علاقه‌های فنی نشئت می‌گیرد که مربوط به کنترل است. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۱۹) او با اشاره به‌علاقه‌های رهایی‌بخش که بنیان شناخت انتقادی است، دغدغه اصلی این نوع شناخت را برخلاف شناخت حاصل از علم مدرن، دگرگونی و درنهایت، رسیدن به‌رهایی می‌داند. (همان)

به‌عقیده «لینکلینتر»، نظریه انتقادی باید نسبت به امکانات مداخله در جهان اجتماعی برای دگرگونی سرشت آن آگاه باشد. نظریه‌پردازان انتقادی در روابط بین‌الملل به‌طور خاص از این نظر، روابط بین‌الملل اثبات‌گرایانه را نقد می‌کنند که «محافظه‌کارانه» است و امکانات تغییر در حیات اجتماعی در کل روابط بین‌الملل را به‌طور خاص درک نمی‌کند. (همان: ۲۲۵) نگاه انتقادی به روابط بین‌الملل، به ناچار به‌تنبینی نقادانه از روابط بین‌الملل منجر می‌شود برخلاف جریان اصلی که بیشتر دل‌نگران نظم و ثبات است، تحلیل‌گران انتقادی از یکسو بر آنند که تاریخی بودن وضعیت موجود را نشان بدهند و از آن طبیعت‌زدایی و شیئیت‌زدایی کنند و از سوی دیگر، بر پیامدهای ناعادلانه آن تأکید می‌کنند. (همان: ۲۲۹) از آنجا که نظریه‌پردازان انتقادی دغدغه هنجاری در روابط بین‌الملل دارد، به‌ناچار به‌تغییر در برنامه پژوهشی خود

می‌نگرد نظریه انتقادی به دلیل وجود چنین دغدغه‌ای، هستی‌شناسی نظریه را گسترده می‌کند تا همه عواملی را که به تغییر و تنوع کمک می‌کنند در برگیرد

«استفن گیل» با تأکید بر تحول مستمر تاریخی و تعامل حوزه‌های مختلف، به این موضوع اشاره می‌کند که اشکال پیشین فعالیت اقتصادی بین‌المللی که نظام رسمی دولت حاکم را تقویت کرده، به شکلی فزاینده به واسطه رقابت و همگرایی اقتصادی عمیق و ریشه‌دار به تدریج نبود می‌شود از دید گیل، ساختار قدرت سیاسی جهانی معاصر شامل یک‌بلوک تاریخی فراملی با تنوعات محلی است که کانون آن را سرمایه فراملی دستگاه‌های دولتی گروه هفت تشکیل می‌دهند. (Gill, ۱۹۹۳: ۴۳)

کاکس در بحث تناقضات درونی نظم موجود بین‌المللی، به جنبش‌های اجتماعی‌ای اشاره دارد که می‌توانند از این تناقضات برای پیشبرد چالش‌هایی کارآمد برضد آن استفاده کنند و به نظم جهانی عادلانه‌تری دست یابند. اینها به بیان گیل، نیروهای ضد هژمونیکی هستند که تئوریات سیاسی و نهادی مسلط را به چالش می‌کشند. برای این چالش لازم است «ضدهژمونی» به شکل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، مفاهیم و ملاحظات بدیل باشد.

(Stean and Pettiford, ۲۰۰۱: ۱۱۷) نیروهای ضد هژمونیکی، ماهیت کاملاً مشخصی ندارند و ممکن است متریقی باشند یا نباشند. (Gill, ۱۹۹۳: ۴۳ op.cit.) تقابلی با هژمونی مستلزم شکل‌گیری یک‌بلوک جدید تاریخی می‌باشد که این بلوک صرفاً ائتلافی از طبقات نیست، بلکه شامل ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی صورت‌بندی خاص اجتماعی است. (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۴۷) با توجه به نگاه فرهنگی گرامشی، در بحث تغییر در روابط بین‌الملل نیز مسئله بعد فرهنگی پیدا می‌کند. گرامشی، تحول فراگیر واقعیت اجتماعی را از طریق خلق «فرهنگ متقابل» می‌بیند. (Rupert, ۱۹۹۳: ۷۹)

به عقیده روپرت، بلوک تاریخی بیان و مفصل‌بندی جهان‌بینی است که ریشه در شرایط خاص اجتماعی - سیاسی و روابط تولیدی دارد و به قدرت اجتماعی خود، محتوا و انسجام ایدئولوژیک می‌بخشد. (Ibid: ۸۱-۸۲) بلوک تاریخی موفق، حول محور مجموعه‌ای از انگاره‌های هژمونیکی شکل می‌گیرد که نوعی انسجام و سمت‌گیری راهبردی به عناصر

تشکیل دهنده آن می دهند. لازمه شکل گیری بلوک تاریخی جدید «مبارزه ای آگاهانه و برنامه ریزی شده» است (مشیرزاده، ۱۳۸۴ الف: ۲۴۷) که روابط بین الملل و اقتصاد سیاسی بین الملل یعنی نظام نولت های حاکم و تقسیم کار جهانی را به نقد کشیده (همان) و شرایط برقراری نظم عادلانه در عرصه بین الملل را مهیا کند.

دیدگاه های انتقادی بخشی از پژوهش دربارهٔ محو دیت های مادی و معنوی تناقضات و فرصت های سیاسی موجود برای نیروهای مخالف برتری جویی هستند. انتقادیون می کوشند با مطرح کردن مباحثی در زمینه هستی شناسی، نظریه و عمل، با برجسته ساختن بلامنازع نبودن گفتمان نولیبرال و تناقضات موجود در آن، مسایل روابط بین الملل را از نو تعریف کنند. به عقیده ایشان معضل کلیدی نظم جهانی در آینده، ایجاد همزیستی مسالمت جویانه و تساهل آمیز میان شکل های گوناگون تمدن می باشد، به تدریجی که شرایط مادی و سیاسی با کیفیتی فراهم آید. به عقیده این نظریه پردازان، چنین چیزی مستلزم تلاش برای جبران نابرابری های گسترده دوران حاضر و برقراری عدالت جهانی است.

مفهوم عدالت جهانی در اندیشه امام خمینی علیه السلام و نظریه انتقادی روابط بین الملل

بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که امام خمینی علیه السلام با قیام الهی خود نقتنها آغازگر عصر جدیدی در تاریخ اسلام بود، بلکه نیای بیانیت را نیز زنده کرد آنان معتقدند ندای قدسی امام، جهان را به لرزه درآورد و به واسطه سیره فکری و عملی امام، اسلام جلوه خود را در سراسر جهان نشان داد، تا آنجا که تأثیرات قیام امام در اروپا و آمریکا هم روشن است. نتیجه گفتمان امام خمینی علیه السلام ظهور اسلام سیاسی در جهان بود ظهور اسلام سیاسی به عنوان نیروی مؤثر در روابط بین الملل، مفروض اصلی نظریه های سکولار روابط بین الملل مبنی بر تأثیر نگذاشتن دین بر تحولات بین المللی را باطل می کند؛ زیرا هیچیک از این نظریه ها، نقش تعیین کننده برای دین در سیاست بین الملل قائل نیستند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۸) به جرئت می توان گفت که با آغاز عصر امام خمینی علیه السلام دین و دینداری در جهان گسترش یافته است و مفاهیمی همچون عدالت که تا پیش از آن به شکل مضیق و در قالب نظریات مادی تعریف می گردید، در قالب مفاهیم دینی و قدسی و با تعریفی جامع در زندگی اجتماعی بشر تعریف شد.

عدالت، مفهومی است که نفوذ آن در میان بسیاری از مشاهیر عرصه‌ها و توره‌های گوناگون آشکار است. این مفهوم، از مفاهیم بنیادین در اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی علیه السلام بوده است، به‌گونه‌ای که باید واژه عدالت را «واژه کلیدی» اهیات دینی و اجتماعی امام خمینی علیه السلام بدانیم. نظریه‌پردازان مکتب انتقادی روابط بین‌الملل (که شرح نظریات برخی از برجسته‌ترین آنها در بخش قبلی به‌اختصار بیان شد) نیز بیش از هر واژه و مفهوم دیگری بر عدالت تأکید کرده‌اند. معنای مفهوم عدالت همواره مورد مناقشه بوده و است. این تفلوت در تعریف این مفهوم در تعریفی که این نظریه‌پردازان از عدالت دارند نیز به‌چشم می‌خورد و هرکس تعریف خاص خود را از این مفهوم ارائه داده است. به‌تبع این امر، تفلوت تعریف میان نظریه‌پردازان انتقادی روابط بین‌الملل (اگر تمام آنها را به‌عنوان یک کل در نظر بگیریم) با تعریف امام خمینی علیه السلام از این مفهوم چندان دور از انتظار نیست، هرچند با نگاه به‌تعاریف، در بسیاری از موارد شباهت‌ها عیان است.

هرچند تفلوت‌هایی در تعریف از واژه واحد عدالت در تعریف امام خمینی علیه السلام و نظریه‌پردازان انتقادی به‌چشم می‌خورد، اما هیچ‌کدام در قبال وجود بی‌عدالتی در شرایط کنونی و نظم حاکم بین‌المللی تردیدی ندارند. بسیاری از نظریه‌پردازان انتقادی، هماهنگ با رویکرد توحیدی امام خمینی علیه السلام تنها راه برقراری صلح پایدار در جهان را برقراری عدالت دانسته و همان‌گونه که کاکس اشاره کرده است هرگونه تلاش برای برقراری صلح پایدار جهانی بدون اتخاذ شرایطی برای استقرار عدالت و رفع بی‌عدالتی‌های موجود بیهوده خواهد بود و اساساً صلح پایدار در گرو استقرار عدالت در جهان است و عدالت جهانی پیش‌مقدمه‌ای برای برقراری صلح پایدار جهانی خواهد بود.

در میان نظریه‌های موجود در حوزه روابط بین‌الملل، همان‌گونه که مشخص است، نظریه‌های انتقادی در بسیاری از جهات دغدغه‌های مشترکی با آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران دارد. هدف این نظریه‌ها نقد وضع موجود، رهایی از آن و ترسیم آینده‌ای مطلوب از جهان است که صلح، جایگزین خشونت ساختاری شود.

از دیدگاه امام خمینی علیه السلام و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، وضع موجود به‌شدت اثرپذیرفته

از خودبیگانگی است و بی‌عدالتی و استثمار در آن حکمفرم است. بر اساس این دیدگاه، خشونت ساختاری در روابط بین واحدهای نظام بین‌الملل حاکم است و این وضعیت، خشونتی است که از ماهیت سلطه‌گونه روابط میان واحدها (سلطه و زیرهستی) ناشی می‌شود و در دل خود نوعی از استثمار، استضعاف و استثمار را جای داده است. وقتی ماهیت نظام بین‌الملل را از سال‌های آغازین شکل‌گیری انقلاب اسلامی و پس از آن بررسی می‌کنیم، چیزی جز خشونت ساختاری در آن نمی‌یابیم. این تعبیر در مورد هر بولوک قدرت شرق و غرب صادق است. در حقیقت، در تمام این دوران، نوع خشونت ساختاری وجود داشته است؛ یکی حالت عمودی دارد که بولوقدرت ضد هم اعمال می‌کردند و دیگری افقی است که هر یک از بولوقدرت در روابط خود با مجموعه‌های زیر دست به‌ویژه در کشورهای جهان سوم اعمال می‌کردند. از مهم‌ترین هدف‌های انقلاب اسلامی به‌مانند نظریه انتقادی، پایان دادن به این وضعیت و ارائه راهی نو برای تعامل واحدهای نظام بین‌الملل است. در حقیقت، ماهیت انقلاب اسلامی به‌مانند مکتب انتقادی روابط بین‌الملل، ماهیتی انتقادی به‌وضع موجود است. اعتقاد به وجود چنین شرایط ناعادلانه و ظالمانه برجست‌ترین نقطه اشتراک میان اهداف امام‌خمينی علیه السلام با نظریه انتقادی است.

از منظر خشونت ساختاری معطوف به کل نظام بین‌الملل بلووجود بولوک قدرت اصلی باید گفت که هر کدام از این بولوک از سه‌جزء تشکیل شده بود: ابرقدرت‌ها (یا قدرت‌های مرکزی)، قدرت‌های شبه پیرامونی که به‌طور عمومی در محدوده جغرافیایی اروپا واقع شده بودند و کشورهای پیرامونی که بیشتر، کشورهای جهان سوم را شامل می‌شد.

در این تقسیم‌بندی، به‌طور اساسی، قدرت از بالاتر توزیع و تصمیم‌نهایی توسط ابرقدرت‌ها گرفته می‌شد. در حقیقت، هرچه از کانون اصلی تصمیم‌گیری یعنی ابرقدرت‌ها به‌مناطق حاشیه‌ای حرکت می‌کنیم، میزان مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها کاهش می‌یابد. این در حالی است که اساساً قاعده بازی میان بولوک شرق و غرب آن بود که تسویه حساب‌ها ضد یکدیگر در کشورهای پیرامونی صورت گیرد پس کشورهای پیرامونی قربانی تضاد منافع مسکو و واشنگتن بودند، بدون آنکه این مسئله، منافع چندانی برای آنها داشته باشد و فقط چنین القا شده بود که امنیت واحدهای سیاسی در جهان فوق‌قطبی در گرو پیوستن به یکی از بولوک است و همین معمای امنیت، هر کشوری را وادار می‌کرد تا خشونت ساختاری موجود را تحمل کند.

یکی دیگر از جنبه‌های خشونت‌ساختاری، معطوف به رابطه شمال و جنوب است که باعث شد تمامی نظریه‌پردازان انتقادی و همچنین شخص رهبری انقلاب اسلامی ایران از آن انتقاد کنند. این وجه از خشونت‌ساختاری، بیشتر جنبه اقتصادی دارد. در این رابطه، عده معدودی از کشورها (شمال) به استثمار و استضعاف عده کثیری از کشورها می‌پردازند. این روند هنوز هم از ویژگی‌های برجسته نظام بین‌الملل است.

در هر حال، انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی علیه السلام با توجه به چنین شرایط محیطی پدید آمد. یکی از اهداف مهم انقلاب اسلامی این بود که این محیط‌ها را که از خشونت‌ساختاری رنج می‌برد، متحول سازد. به عبارت دیگر، هدف انقلاب اسلامی، تغییر بود و این تغییر را نیز از راه تحول و دگرگونی در افکار و ذهنان جستجو می‌کرد. هیچ‌گاه و هیچ‌یک از حاملان اصلی اندیشه انقلاب اسلامی در صدد اصلاح و دگرگونی آن خشونت‌ساختاری از راه قوه قهریه و تسخیر سرزمین‌ها نبوندند. همه و در همه جا خواهان تحول افکار (فراهم ساختن شرایط ذهنی) از راه افزایش آگاهی‌ها بودند. این رویکرد فرهنگی بود که تحسین بسیاری از انتقادکنندگان به‌وضع موجود جهانی از جمله نظریه‌پرداز مشهور پست‌مدرن فرانسوی، میشل فوکو را برانگیخت. تمامی نظریه‌پردازان انتقادی همانند رهبری انقلاب اسلامی بر رویکرد فرهنگی برای تحول در شرایط ناعادلانه موجود و برقراری نظم عادلانه تأکید کرده‌اند.

با حرکت انقلابی امام خمینی علیه السلام خشونت‌ساختاری در نظام بین‌الملل دچار لرزش‌های اساسی به‌ویژه در زیرسیستم‌های منطقه‌ای شد. نظام بین‌الملل نوقطبی موفق شد برای یک دهه ساختارهای لرزان خود را حفظ کند، ولی این ساختارها در نهایت محکوم به فروپاشی بود. با فروپاشی اتحاد شوروی، نظم نوقطبی پایان یافت، اما خشونت‌ساختاری به شکل دیگری ادامه یافت. جهان، اکنون به نوقطب سلطه و زیردستی تقسیم شده است. زیردستان بر آن هستند تا به شیوه‌های متفلوت، با قطب سلطه مقابله کنند و قسط و عدل را برپا کنند. در این میان، امام ضمن لولیت‌بخشی به ملت‌ها، به‌عنوان یازیرگران اصلی در عرصه روابط بین‌الملل، تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای مطرح می‌کنند:

۱. ملت به‌معنای اسلامی یا همان امت اسلامی؛

۲. ملت به معنای غربی؛

۳. ملت به صورت کلی، بدون قید اسلامی و غربی که تمام بشریت را شامل می‌شود. هریک از موارد سه‌گانه، در شرایط مختلف مورد خطاب امام خمینی علیه السلام واقع شده‌اند و آسیب‌های مختلفی برای آنها بیان کرده‌اند. (ستوده آرانی و دانشیار، ۱۳۸۸: ۱۸ و ۱۹)

بررسی ماهیت انقلاب اسلامی ایران و دیدگاه‌های امام خمینی علیه السلام در باره روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که انقلاب ایران در زمره نظریه‌های انتقادی قرار می‌گیرد. اگرچه انقلاب ایران در چارچوب ارائه نظریه روابط بین‌الملل ظاهر نشد، ولی مؤلفه‌های فکری و نظری مطرح شده در انقلاب نشان می‌دهد که مهم‌ترین ویژگی انقلاب ایران تغییر و دگرگونی در نظم بین‌المللی است و از این نظر که با رهیافت انتقادی و با نگاه بیرونی در پی طرح مباحث نظری و ارائه ادبیات جدیدی در روابط بین‌الملل بود، افق نوینی را در مطالعات نظری و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل مطرح کرد. در مجموع، دیدگاه‌های امام خمینی علیه السلام به‌عنوان اصلی‌ترین ایدئولوگ انقلاب اسلامی ایران هستی‌یابی به عدالت جهانی، از سه منظر با نظریات انتقادی روابط بین‌الملل در همین موضوع مشابهت دارد.

۱. بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل؛

۲. تحول در نظام بین‌الملل؛

۳. رسیدن به‌رهایی و تشکیل جامعه جهانی.

۱. بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل

یکی از بحث‌های اساسی در مطالعات و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل مربوط به کارگزاران بین‌المللی است. با توجه به دیدگاه‌های امام خمینی علیه السلام، روابط بین‌الملل به روابط میان دولت‌ها محدود نمی‌شود. از این رو، می‌توان گفت نظریه‌های واقع‌گرایی و ساختارگرایی که بر دولت‌محوری تأکید دارند، بخش دیگری از بازیگران روابط بین‌الملل را در حاشیه قرار می‌دهند، در حالی که براساس آموزه‌های امام خمینی علیه السلام، ملت‌ها، کارگزار اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند و دولت‌ها به‌تبع ملت‌ها و در راستای منافع و مصلحت آنها معنی و مفهوم می‌یابند. در واقع، از این دیدگاه، قلمرو روابط بین‌الملل باید در سطح جامعه جهانی

گسترش یابد و نظریه روابط بین الملل در سطح جهانی عمل کند. از این رو، تمایز شدید میان دو قلمرو داخلی و بین المللی، به طور عملی، پویایی نظریه را در فهم فرایندهای جهانی با مشکل روبه‌رو می‌کند و فرایندهای متأثر از مجموعه‌های از متغیرهای درون‌ملی، فراملی و جهانی و نیز ترسیم مرزهای معین میان قلمروهای سه‌گانه، مانع نفوذپذیری و تعاملات آنها نمی‌شود (Griffiths, ۱۹۹۹: ۱۰۶)

آنچه در انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد، حکایت از نقش‌آفرینی کارگزاران و نیروهایی دارد که فراتر از ساختار نظام بین‌الملل موجود قرار می‌گیرند؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران از حمایت گسترده و فراگیر مردمی بهره‌مند بود و آموزه‌های آن، سطح وسیعی از تقاضاها و نیازهای طبقات اجتماعی را در سطح بین‌المللی نمایندگی می‌کرد و همچنین از توان و ظرفیت‌های ایدئولوژیک فزاینده‌ای برخوردار بود. نظریه‌پردازان انتقادی نیز با نقد دیدگاه نظریه‌پردازان جریان اصلی به‌ویژه رئالیسم، بر این انگاره که دولت‌ها تنها کنشگران اصلی روابط بین‌الملل هستند، نقد اساسی وارد کرده و خواستار توجه بیشتر به «حاشیه‌نشین‌ها» شده‌اند. کاکس می‌گوید:

در مفهوم واقع‌گرایانه نظم جهانی، نهادهای بین‌المللی و اصول کلی حقوق و رفتار بین‌المللی نیز نقش ایفا می‌کنند، ولی نقش آنها به تعبیر مارکسیست‌ها، خصلتی روبنایی دارد. این بدان معناست که به‌ارزش ظاهری نهادها و اصول مورد بحث نباید توجه کرد و آنها را باید وسیله تحقق اهدافی پنداشت که از برخورد واقعی منافع در درون نظام ناشی شده‌اند. (کاکس، ۱۳۷۱: ۴۵)

در نگاه انتقادی‌ها، برخلاف نظریه‌های جریان اصلی، دولت دیگر مهم‌ترین عنصر ماهوی در روابط بین‌الملل به‌شمار نمی‌رود، بلکه دولت‌ها ممکن است جای خود را به اجتماع بزرگتری به نام اجتماع جهانی بدهند. مهم‌ترین مانع شکل‌گیری اجتماع جهانی، وجود حاکمیت‌های جداگانه دولت‌ها و تعریف دولت‌ها از نوسان و دشمنان خود می‌باشد. به عبارت دیگر، متمایزسازی جوامع و نظام‌های سیاسی سبب درون‌گرایی جوامع می‌شود. از این رو، برای رسیدن به امنیت جهانی، باید سیاست بین‌الملل از فضای «خودی - بیگانه» و «درونی - بیرونی» خارج شود (مشیرزاده، ۳۸۴: ۲۲۶)

۲. تحول در نظام بین‌الملل

بررسی ایده‌ها و آموزه‌های امام‌خمينی علیه السلام نشان می‌دهد که انقلاب ایران از نظر بین‌المللی در واکنش به ساختار نظام بین‌الملل فوق‌قطبی و تغییر و تحول در نحوه توزیع قدرت میان کشورها رخ داد؛ زیرا انقلاب ایران ضد استعماری و ضد ساختاری بود و از همان ابتدا با مداخله و نفوذ قدرت‌های خارجی در ایران مخالفت کرد و رژیم پهلوی را به‌عنوان دولت هست‌نشانده، فاقد مشروعیت مرمی دانست. انقلاب ایران سبب سقوط رژیم شاه و قطع مداخله و سلطه آمریکا بر ایران شد و متعاقب آن، بلوغ خلاق قدرت ایجاد شده، امکان بازیگری شوروی هم در نقش دولت مداخله‌گر فراهم نشد و از حیث نظری و رفتاری، نظریه ساختاری با وضعیت روبه‌رو شد که توان تبیین آنرا نداشت. بر این اساس، نیروی برآمده از انقلاب ایران در فضای محو دیت‌های فزاینده ساختاری نظام بین‌الملل بر مؤلفه‌هایی تأکید کرد که لازمه آن، تغییر و تحول در ساختارها و فرایندهای بین‌المللی و از خصمت محافظه‌کارانه و حفظ وضع موجود به‌نور بود (ستوده آرانی، ۱۳۸۷) دیدگاه‌های انتقادی نیز با نقد محافظه‌کاری جریان اصلی بر ضرورت حاکم شدن عدالت بر سیاست بین‌الملل و تحول در نظام حاکم برای رسیدن به یک جامعه جهانی مطلوب تأکید دارند که در آن، تمام به‌حاشیه رانده‌شدگان به‌میانۀ میدان خواهند آمدند.

بر اساس اعتقاد انتقادکنندگان، از آنجایی که جهان، اجتماعی «برساخته» است، همواره پویا خواهد بود و با تغییر در رفتار و ماهیت تشکیل‌دهندگان آن، نظام بین‌الملل که جزئی از جهان اجتماعی است، از حالت ایستایی خارج می‌شود. به‌عبارت دیگر، بازگشت به‌اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل از خصوصیات اصلی نظریه انتقادی محسوب می‌شود. کاهش نابرابری‌های جهانی، احترام به‌متنوع، تکثر و تفوت‌ها مهم‌ترین نکات مورد توجه نظریه‌پردازان مکتب انتقادی در بحث امکان تحول بین‌المللی است. نظریه‌پردازان بین‌المللی که در مورد امکان تحول در نظام بین‌الملل و ساختار توزیع قدرت در آن سخن می‌گویند، این را موضوعی غیر ارزش‌گذارانه می‌دانند؛ در حالی که نظریه انتقادی برای تبیین تحولات، خواهان سمت‌وسو و هدفی خاص برای آن است.

رسالت نظریه‌پردازان انتقادی شکل دادن به نظریه‌هایی است که به‌آشکار ساختن و از میان بردن ساختارهای سلطه متعهد باشند. (همان: ۲۳۹) در نگاه انتقادی‌ها عناصر ماهوی

روابط بین الملل یعنی مفاهیمی همچون تولد مدرن، دیپلماسی، نهادهای بین المللی و... معنایی بیناذهنی اند که به عادات و انتظارات رفتاری تدویم می‌بخشند، اما از آنجایی که از نظر تاریخی مشروطند، دگرگونی‌پذیرند. (همان: ۲۴۰)

در دیدگاه انتقادیان، نو عنصر مهم در روابط بین الملل یعنی ساختار و کارگزار، رابطه‌ای تعاملی با یکدیگر دارند؛ یعنی کارگزار انسانی می‌تواند با تغییر رفتارها و برداشتهای خود، ساختار را تغییر دهد. بنابراین، در نگاه انتقادی‌ها ساختار نظام بین الملل، برخلاف نگاه واقع‌گرایان، تغییرپذیر است؛ زیرا ساختار، متشکل از عناصری نظیر ابعاد بیناذهنی، ایده‌ها، ایدئولوژی و نظریه‌ها و ساختارهای اجتماعی - اقتصادی است که با تغییر هر یک از این اجزا، تغییر در ساختار را شاهد خواهیم بود بنابراین، رابطه متقابل ساختار - کارگزار و ساخت اجتماعی واقعیت از جمله محورهای اصلی در این نظریه است که فرایند تغییر بر اساس آن تبیین می‌شود.

۳. رسیدن به آرمان‌رهای و تشکیل جامعه جهانی

نگاهی به آموزه‌های امام خمینی علیه السلام نشان می‌دهد که به‌طور اساسی در این آموزه‌ها بر جمع و امت تأکید می‌شود که بسیار فراتر از مفهوم ملت است. آنچه در مقطع کنونی ملاک عمل و رفتار دولت‌هاست تا حد زیادی تفکر فردگرایانه و غلبه سودانگارانۀ فردی است. تلاش بین المللی نیز برای رسیدن به راه‌حل‌های بین المللی، بیشتر در قالب نفع خودی است و فاصله زیادی تا شکل‌گیری تفکر جمعی و اقدام در چارچوب آن دارد. این مسئله باعث شده سیاست‌ها و اقدامات، صبغه جمعی به‌خود بگیرد، ولی ماهیت آن همچنان فردی بماند. تأکید ابیات و آموزه‌های امام خمینی علیه السلام همواره بر خارج شدن از نفع شخصی و اهمیت یافتن نفع جمعی و محاسبه سود و زیان در چارچوب نظم و خیر اجتماعی است، به‌گونه‌ای که نفع فردی در پرتو نفع جمعی تأمین شود (ستوده آرانی، ۱۳۸۷: ۲۴۰)

بنابر رویکرد آموزه‌های انقلاب اسلامی به روابط انسانی در مقیاس جهانی، سرزمین و مرزهای ملی نمی‌تواند معیاری برای زندگی اجتماعی انسان‌ها باشد. به عبارت دیگر، وجوه تمایز سرزمینی، قومی، نژادی و فرهنگی، امری واقعی است که در خلقت انسان‌ها و در نظام تکوین نهاد شده است، اما همه انسان‌ها ملزمند که این عوامل را منشأ تفرقه، جدایی و

رویارویی قرار ندهند و مرزهای ملی منشأ جدایی نشود

آنچه در نظام بین الملل دولتمحوری، مبنای اجتماعات ملی قرار گرفته، مرزهای ملی است. این امر، پیامدهای متعددی برای کشورها ایجاد کرده و عملاً سلطه کشورهای قدرتمند بر کشورهای ضعیف و کوچک و بروز جنگ‌های بسیاری به نام نلسیونالیسم و دفاع از سرزمین را باعث شده است. در حالی که اسلام، اجتماع را بر پایه عقیده می‌سازد، نه نژاد و ملت و وطن. عنصر عقیده از نظر فکری و اندیشه‌ای می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری تفکر اجتماعی را تقویت کند؛ تفکری که به جای ملاک قرار دادن نفع شخصی یا سرزمینی، نفع و مصلحت دینی و امت را جایگزین آن می‌سازد. متفکران مکتب انتقادی نیز با اشاره به تبعیض‌های روا داشته‌شده به نام مدرنیته، خواستار تغییر این وضعیت و برداشته شدن حصارهای برساخته‌ای نظیر مرزهای ملی برای رسیدن به شرایط ایده‌آلی که این مکتب نامش را «رهایی» گذارده است، شده‌اند.

نظریه‌پردازان انتقادی معتقدند مدرنیته نتوانسته انسان را به «رهایی» برساند، بلکه برعکس او را اسیر حصارهای عصر خرد و روشنگری کرد که جلوه‌هایی از آن در استالینیسم و نازیسم نمود یافته است. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۹۲) از دیدگاه انتقادکنندگان، رهایی عبارتست از: رفع زمینه‌های بی‌عدالتی و تلاش برای بازصورت‌بندی عدالت جهانی. زمینه‌های بی‌عدالتی همان ساختارهای ستم در سیاست جهانی و اقتصاد جهانی است که تحت کنترل قدرت‌های هژمونیک قرار دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۴۳)

بنابراین، نظریه انتقادی در کنار نقد فلسفه مدرن، با مطرح ساختن عنصر یوتوپایی (تفکر آرمانی و جامعه مطلوب) در اندیشه‌های خود قائل به سعادت و آزادی و رهایی بشر می‌شود و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های هگل و تکیه بر مفهوم عقل او، که رابطه مستقیمی با آزادی دارد، در صدد ارائه الگویی برای دستیابی به آزادی و رهایی از قید و بندهای موجود است. (سلیمی، ۱۳۸۰: ۴۴) زیرا بر اساس این نظریه، حاکمیت عقل ایزاری بر جامعه و نظام سرمایه‌داری سبب سرکوب خواسته‌های راستین انسانی می‌شود به عبارت دیگر، این نظریه، تحلیلی انتقادی از مسایل و معضلات جامعه ارائه می‌دهد و همین امر، از این نظریه، نظریه‌ای ارزشی و هنجاری می‌سازد که در تعارض کامل با یوتوپیسیم و اثبات‌گرایی است که قائل به علم رها از ارزش می‌باشد. بنابراین، در نگاه انتقادی‌ها عقل در کنار تجربه توانایی فهم واقعیت اجتماعی را دارد.

نتیجه

داعیه اصلی این مقاله آن بود که دیدگاه نظریه‌پردازان مکتب انتقادی روابط بین‌الملل در پرداختن به موضوع عدالت جهانی را با آرا و اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام در این باره مقایسه و مشابَهت‌های این دو دیدگاه را ارزیابی کند. از این رو، در ابتدا آرا، نظریات و اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام درباره روابط بین‌الملل، نظام بین‌الملل و به ویژه عدالت جهانی مورد مذاکره قرار گرفت. در بخش دیگر، به همین موضوعات در آرای برجسته‌ترین اندیشمندان مکتب انتقادی روابط بین‌الملل از جمله کاکس، اشلی، گیل، لینکلتر و روپرت توجه شد و سپس در انتها به موارد مشترکی که بین آرای ایشان در برابر موضوع عدالت جهانی مطرح بود، اشاره نمودیم. همان‌گونه که مشخص شد، مفهوم عدالت و جایگاه آن در نظام بین‌الملل، در آموزه‌های امام و انتقادیان، دارای مشابَهت‌هایی است که در سه محور بازیگران اصلی روابط بین‌الملل، تحول در نظام بین‌الملل و رسیدن به آرمان‌رهایی و تشکیل جامعه جهانی بدان پرداخته شد.

منابع و مأخذ

۱. اشلی، ریچارد، ۱۳۸۶، «فقر نو واقع‌گرایی»، مندرج در: *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازي، ویراستار اندرو لینکلتر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.*
۲. امام خمینی علیه السلام، سیدروح‌الله، بی‌تا، *ولایت فقیه*، تهران، نشر کاوه.
۳. جمشیدی، محمدحسین و مسعود درودی، ۱۳۸۹، «مفهوم و شاخصه‌های عدالت سیاسی در گفتمان سیاسی امام خمینی»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال هفتم، ش ۲۲، پاییز ۸۹.
۴. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، ۱۳۸۹، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال

- هفتم، ش ۲۰، بهار ۸۹.
۵. ستوده آرانی، محمد و علیرضا دانشیار، ۱۳۸۸، «آسیبشناسی روابط بین‌الملل از دیدگاه امام‌خميني(ره)»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامي*، سال ششم، ش ۱۹، زمستان ۸۸.
۶. سلیمي، حسین، ۱۳۸۰، *نظريه انتقادي، پست‌مدرنيسم، نظريه‌هاي مجازي در روابط بين‌الملل*، تهران، گام نو.
۷. صالحی، زهرا، ۱۳۸۸، «مناسبات عدالت و صلح جهانی از دیدگاه امام‌خميني»، *ماهنامه معرفت*، ش ۱۴۲، شهریور ۸۸.
۸. طاهيائي، سيدجواد، ۱۳۸۸، «امام‌خميني و مباني سياست خارجي ج.ا.ا»، *فصلنامه بين‌المللي روابط خارجي*، ش ۱، بهار ۸۸.
۹. عبدالله‌خاني، علي، ۱۳۸۳، *نظريه‌هاي امنيت: مقدمه‌اي بر طرح‌ريزي دكترين امنيت ملي (۱)*، جلد ۱، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقيقات بين‌المللي ابرار معاصر تهران.
۱۰. قوام، عبدالعلي، ۱۳۸۴، *روابط بين‌الملل: نظريه‌ها و رويکردها*، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. کاکس، رابرت، ۱۳۷۱، «چندسويگرايي و نظم جهاني»، ترجمه سيروس سعیدی، *مجله اطلاعات سياسي - اقتصادي*، سال هفتم، شماره سوم و چهارم، آذر و دي ۷۱.
۱۲. گیل، استفن، ۱۳۸۵، «جهاني شدن، تمدن بازارنگر و نوليبراليسم انضباط‌آفرين»، در *مفاهيم اساسي در روابط بين‌الملل: مارکسيسم، اندرو لينکليتر*، تهران، دفتر مطالعات سياسي و بين‌المللي وزارت امور خارجه.
۱۳. محمدي، منوچهر، ۱۳۸۷، «برخورد تمدن‌ها يا برخورد با نظام سلطه»، *فصلنامه حكومت اسلامي*،

